

اسلام و مالکیت

در صورتیکه کشف و تحقق چنین نظامی احاله بمجهول و خود مورد اختلاف نظر میباشد. از اینجهت گرچه نظریات آنها در آغاز تحولات مورد استقبال واقع شد و مسبب توجه بمسائل اقتصادی و حرکت اذهان گردید ولی منشأ اختلافات و مورد انتقادات شد و نتیجه درستی از آن مشهود نشد، چنانکه در بعضی از کشورهای اروپائی مانند فرانسه رواج این نظریه موجب تزلزل وضع اقتصادی گردید.

پس از این دانشمندان و اهل نظریه بحث و انتقاد و رفع نواقص و اشکالات نظریات آنها پرداختند. و از این زمان توجه بموضوع ارزش نیز پیش آمد.

آدام اسمیت اسکاتلندی (۱۷۲۲-۱۷۹۰) در آغاز

انقلاب صنعتی و اختراع ماشین بخار و همزمان رواج نظریات فیزیوکراتها در فرانسه، مکتبهای کلاسیک در انگلستان رونق مییافت. آدام اسمیت یکی از محققین مکتب کلاسیک بود نخست در رشته علم اخلاق تخصص یافت پس از آن بمطالعه نظریات فیزیوکراتها (بخصوص دکتر کنه) و مسائل اقتصادی پرداخت تا آنکه کتاب تحقیقی و شیوائی با امثله و شواهد، بنام «تحقیقات راجع به صنعت ملل و ثروت»، تألیف نمود.

اصول عقاید آدام اسمیت که از مجموع نوشتههایش برمیآید این است: نظام واقعی اجتماع و اقتصاد نظام طبیعی است (چنانکه فیزیوکراتها معتقد بودند) و این نظام همانستکه در طبیعت آزاد افراد و جوامع سرشته شده و همان نظام عادلانه و عاقلانه است. مردم را خسیسه احتیاج و نفع شخصی، به کار و کوشش و امیدارد از این رو خود بخود کارها تقسیم می شود و از مجموع کارها زندگی اجتماع سامان می یابد و محصول کار جامعه فراهم میگردد. روی همین اصول معتقد بود که همه طبقات مولد باید آزاد

اسلام و مالکیت

باشند و دولتها جز در موارد خاص نباید افراد و طبقات را محدود سازند . وظیفه دولت فقط تأمین امنیت و دفاع میباشد . با آزادی طبقات مولد و نافع تقسیم کار پیش می‌رود ، محرك احتیاج و نفع شخصی نفع اجتماع را تأمین مینماید . این محرك عامل ناپیدا و مشیت الهی است که حاکم بر اراده انسان میباشد و همه را بلاشعور بسوی يك حقیقت ثابتی میراند .

تنظیم مبادله ، قانون عرضه و تقاضا ، وضع عمومی پول ، افزایش سرمایه همه بر پایه همین نظم طبیعی و آزادی قرار میگیرد . رقابت هم مانند اصل کشاورزی و تجارت و صنعت باید آزاد باشد زیرا رقابت آزاد موجب حسن اداره و تعدیل قیمت و بهتر شدن کالاها و پیشتر در دسترس قرار گرفتن برای مصرف کننده است .

چنانکه انحصار ، حسن اداره را از میان میبرد و قیمت‌ها را بحسب میل انحصارگران ناموزون می‌سازد و کالاها را بهر صورت و بهر قیمت که خواهند مصرف میکنند . حسن اداره پناهگاه همه طبقات است . سود بردن آزاد چون محرك اصلی پیشرفت اقتصاد میباشد هر چه راه سودبری سرمایه دار بیشتر باز باشد کار بیشتر پیش می‌رود و مزد کارگر افزایش مییابد . حق الارض هم سود سرمایه است که محصول محدود بودن و انحصار زمین‌های مرغوب میباشد .

اوپر خلاف فیزیوکراتها که سرچشمه اصلی ثروت را زمین میدانستند ، منشأ ثروت را بازوی کارگر ، و تجارت و صنعت را هم مولد میدانست . با این بیان : که طبقات اجتماع مانند اعضاء ماشینند که هر جزء آن کمک کارگر جزء دیگر است و مجموعاً مولد محصولند . روی همین اصل ، هم کارها باید بطور مشخص تقسیم

اسلام و مالکیت

شود و هم معاضدت بیشتر داشته باشند. هر چه تقسیم مشخصتر گردد مهارت کارگر در کار خود بهتر خواهد شد و با برخورد با نواقص و مشکلات رفع عیب و اشکال بوی الهام می شود. و با تقسیم، وقت کمتر و محصول وافرتر میگردد. با آنکه تجارت و صنعت را مفید و مولد میدانست به کشاورزی و توسعه آن اهمیت خاصی میداد و میگفت بیشتر سرمایه را باید مصروف کشاورزی کرد و باین وسیله دیگر کارها بحرکت درمی آید.

توسعه پیش از حد تجارت و صنعت را مضر میدانست. روی همین اصل که اسمیت پایه اقتصاد را بر بازوی کارگر میدانست، بارزش کار توجه نمود و تقریباً ارزش اصلی را بر اصل نیروی کار قرار داد و معترف است که ارزش مبادله بحسب اوضاع و احوال اقتصادی و عرضه و تقاضا میباشد، در نظر او برای ارزش اصلی کار، هنرمندی و تخصص و سرعت و سرمایه اصلی و ابزار دخالت دارد، ولی ارزش مبادله همیشه مساوی با ارزش اصلی و حقیقی نیست.

تمایل و احتیاج، توانائی خرید، تقاضای بیش از عرضه، قیمت‌ها را بالا میبرد و سود اضافی بر میگردداند.

همینکه سود بالا رفت توجه بتولید کالای مورد حاجت بیشتر می شود و بیش از تقاضا عرضه میگردد، در نتیجه بها گاهی از ارزش حقیقی هم کاهش مییابد. بهر حال نوسان در اطراف ارزش حقیقی میباشد. از این رودر بازار آزاد همه بهره مند می شوند و کالای مورد نظر نیز بیشتر به بازار روی می آورد، و هر کس به کاریکه بهتر انجام میدهد متوجه می شود. و از این راه تخصص در هر کاری حاصل میگردد (بمکس نظریه افلاطون که منشأ توجه بهر کار و سپس تخصص در آن را فطری و غریزی میدانست)

خلاصه آنکه آدام اسمیت نظام طبیعی را نظام آزادی مطلق

اسلام و مالکیت

اقتصادی و اجتماعی میدانست، با آنکه معتقد بنظام واقعی بود ولی بخلاف فیزیوکراتها که تحقق این نظام را از راه جستجوی امور بدیهی میدانستند و تحقق آن را در آزادی میدانست. نظریات وی گرچه در بسیاری از موارد (از جمله موضوع ارزش) مبهم بود ولی چون در آن روز، نو و پیسابه بود مورد توجه قرار گرفت و تأثیر بسزائی در پیشرفت صنعت و تجارت نمود.

مالتوس (۱۷۶۶ - ۱۸۳۴ م) در آغاز تحولات صنعتی، اختلافات نظری، افزایش بیکاری و بحرانهای اقتصادی در انگلستان چشم باز کرد. گویا کشیش و داری تربیت مسیحی بودن در تأثر و ناراحتی او مؤثر بود. با وضعی که از نزدیک میدید نمیتوانست مانند آدام اسمیت و همفکران وی خوش بین باشد و به طبیعت از نظر سرچشمه خیر و برکت بنگرد. و نظریات و راههای علاج دیگران را مؤثر یا کافی بداند پی جوئی و اندیشه او برای یافتن علل بیعدالتی و راه استقرار عدل و قسط باین نتیجه رسید که علت اصلی همه محرومیتها و نابسامانیها افزایش غیر محدود نفوس است، با دریافت این ریشه بیماری اجتماعی درمان قهری را بنظر خود چنین کشف کرد که باید از تکثیر نفوس جلوگیری شود، رساله‌ای بعنوان «اصول تکثیر جمعیت و ارتقاء»، تألیف نمود. چون نوشته و نظریاتش در معرض انتقادهای شدید قرار گرفت آن را با توضیح و جوابهای معترضین تکمیل کرد، خلاصه نظریه اش این است که چون نفوس بتصاعد هندسی افزایش مییابد و آذوقه و تولید با تصاعد عددی پیش میرود قهراً آذوقه مصرف نفوس پیوسته کاهش مییابد و همین منشا نابسامانی و محرومیتها میگردد. از این رو گناه بگردن طبقه‌ای نیست و در اجتماع سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی نمی‌باشد، قوانین و حدود هم در این زمینه کاری

اسلام و مالکیت

از پیش نمی برد، یگانه علاج قحطی و راه ایجاد رفاه جلوگیری از تکثیر نفوس است .

طریق اختیاری جلوگیری از تکثیر نفوس در نظر او یکی محدود کردن ازدواج و توالد است، دیگر خودداری افراد و جمعیتها از اعانه و خیرات جز در موارد محدود و برای کسانی که دست در کارند، زیرا اعانهها موجب افزایش افراد بیکار و تنبل و انکل میگردد . او معتقد بود که نظام و قوانین اجتماع و طبیعت هم از افزایش نفوس جلوگیری میکند، از این جهت جنک و قحطی و بیماری که نفوس زائد را از میان بر میدارد مفید و بخیر بشریت است در این نظریه اصل تنازع در بقاء، ارتقاء است که داروین هم از همین نظریه الهام گرفته .

مالتوس معتقد بود که نظام مزد و تولید هم کنترل کننده افزایش بیحد نفوس است؛ هر چه مردها و رفاه کارگران افزایش یابد توالد و تناسل افزوده می شود و هر چند توالد افزایش یابد مردها کاسته و بیکاری افزوده میگردد و در نتیجه نفوس زائد از میان می روند . و در مسافت محدود زمین چون کود بیشتری بکار رود تا حدی بهره بالا می رود از آن پس بهره نسبت بخرج کمتر میگردد و از درآمد کاسته می شود (قانون بهره نزولی)

مالتوس معتقد بود روی این حساب مردم میتوانند از زندگی بهره مند شوند و کسانی که مراعات این دستورات و اصول را نکنند خود بخود از میان اجتماع و زندگی رانده خواهند شد، او میگوید کسانی که بدون شایستگی بخواهند سفره طبیعت بنشینند صاحبخانه او را بمنزل گاه فناء میراند و با فقر و گرسنگی و بیماری از سفره طبیعت بیرون میکند.

این خلاصه نظریات و پیش بینی های مالتوس بود که بعضی

اسلام و مالکیت

اوستا بدبین و فلسفه‌اش را منحوس خوانده‌اند و پیش‌بینی‌هایش دربارهٔ افزایش جمعیت نسبت به مواد غذایی درست در نیامد. پس از آن با کشف وسائل تولید و کشاورزی و مواد شیمیائی محقق شد که اگر از سرچشمه خیرات طبیعت با وسائل علمی بهره‌برداری شود و عادلانه توزیع گردد، هر چه نفوس افزایش یابد گرسنه و بی‌مسکن و محروم نخواهند ماند. چنانکه امروز بسیاری از کشورها برای ازدیاد نفوس چاره جوئی میکنند و برای تغذیهٔ آیندگان هیچ نگرانی ندارند و از انحرافها و کشانده شدن زنهارهای اجتماعی که موجب کاسته شدن توالد است نگرانند.

ریکاردو Ricardo (۱۷۷۳-۱۸۲۳) از مشهورترین علمای اقتصاد کلاسیک و نخستین کسیست که اصول اقتصادی را با حساب و شکل و دلیل بررسی نموده. او از یهودیان اسپانیا بود پس از آن بکیش مسیحی درآمد، پیش از آنکه در اقتصاد شهرت یابد بعنوان عالم ریاضی، مالک و ثروتمند، سیاستمدار وکیل پارلمان انگلستان شناخته میشد. پس از تألیف «اصول اقتصادی و سیاسی مالیات» عنوان عالم اقتصادی هم بردیگر عناوینش افزوده شد. نخستین کسیست که مسئلهٔ توزیع را معروض بحث قرارداد، خلاصه‌ای از عقاید او: زمین در ابتدا مانند هوا ارزش ندارد، همینکه گزیده‌ترین زمینها بتصرف درآمد ارزش یافته. بنابراین بهرهٔ زمین (رانت) حق قانونی و مشروع است. افزایش کارمزد موجب توسعهٔ معیشت مزدگیر نمی‌شود بلکه افزایش مزد منشأ افزایش کارگر می‌شود، و افزایش کارگر منشأ کاهش مواد غذایی می‌گردد. چون حداقل زندگی، وابسته بمواد غذایی است کمیابی مواد غذایی از تکثیر و توالد و تناسل کارگران می‌کاهد (قانون مفرغ مالتوس) با افزایش مردهای کارگر و کارفرما بهره زمین کاسته

اسلام و مالکیت

میگردد، قیمت محصول را رقابت تعیین میکند. مأخذ ارزش، نیروی تولید است و بهره زمین مستثنی میباشد. سرمایه جزء ارزش است و روی همین اصل اختلاف و تضاد کارگر و کارفرما درمیگیرد.

چون نیروی تولید و کار مأخذ ارزش است (چنانکه اسمیت همین نظر را داشت) مقصدار نسبی کار مقیاس ارزش نسبی میباشد.

در مورد معاملات خارجی نیز نظریه‌هایی دارد و آزادی تجارت را اساس مبادلات میداند. نظریات پراکنده و مبهم ریکاردو منشأ اختلافاتی گردید و راههای مباحث نوی را باز کرد.

این خلاصه‌ای از اصول نظریات علمی و عملی بود که درباره مالکیت و روابط آن (یا در اصطلاح جدید، علم اقتصاد) در اروپا ظاهر شد، تا این زمان (پیش از انقلاب صنعتی عمومی) دیگر نظریات عموماً در اطراف رد و قبول و حاشیه همین اصول و نظریات بود، چنانکه با دقت بررسی شود این اصول و نظریه‌ها ناشی یا ناظر وضع زمان و مکان خاصی بوده و جز چند اصل محدود مطلق و کلی نمیباشد. بدیهی است که هر چه قوای فکری و عملی بیشتر به تصرف در مواهب طبیعی بکار افتد و از آن بهره برداری شود قدرت مالکیت کم‌و‌کیفاً بیشتر و نافذتر می‌شود و این موجب مشکلات و پیچیدگیهای جدیدی در روابط زندگی میگردد که برای باز کردن آن پیچیدگیها و جواب مسائل نظریات جدیدی پدید می‌آید. از این جهت این نظریات و راه حل‌ها نمیتواند يك اصول علمی کلی باشد که با هر زمان و مکانی تطبیق نماید.

انقلاب صنعتی: از اواسط قرن هجده همراه با پیدایش اختراعات و صنایع يك انقلاب سریع و ناگهانی در کشورهای

اسلام و مالکیت

صنعتی اروپائی پیش آمد ، اگر این تحولات مانند گذشته بتدریج رخ مینمود شاید وضع اجتماعی و روابط اقتصادی با آن بیشتر هماهنگ می شد و تعادل و بستگی میان طبقات تاحدی حفظ می شد

انقلاب ناگهانی صنایع و ابزار تولید، درهای جدیدی برای جمع و تمرکز قدرت مالی و تمرکز ثروت باز نمود و وسائل گوناگونی برای پنجه افکندن بمنابع زمین و سیراب نمودن ریشه های سودجویی و امتیازخواهی دردسترس قرار داد . در اثر آن شرکت های بزرگ برای تأسیس کارخانجات و مکیدن سرمایه ها برآه افتاد و هر نوع ابزار و آلات صنعتی هزاران دست کارگر را از اتصال پرشته های اقتصادی کوتاه نمود ؛ مردمی با نیروی صنایع و بدست گرفتن دسته چرخهای تولید دستشان باطراف و اعماق زمین باز شد، و مردمی دستشان از پرشته های باریک هم کوتاه گردید و درهای خیر برویشان بسته شد . این سرمایه های بی-حساب که در اختیار صاحبان امتیازات و کارتل ها قرار گرفت راههای نوینو برای تجمل و امتیازات و شهوات باز نمود. صاحبان این سرمایه ها باسانی سودهای فراوان بدست آوردند و زحمت آنان تنها نگهداری حساب و راه مصرف آن شد . رعد و برق اختراعات و غریب و حرکت چرخهای مولد یکسره نظر عموم و افکار صاحبان نظر و فکر را بخود جلب نمود و مغزهای نیرومند برای تکمیل صنایع و اختراعات جدید بکار افتاد و از توجه بمبادی ایمانی و اخلاقی و مصالح اجتماعی منصرف گردید. در میان شکوه و جلال تجمل و تفنن و شله ها و دودهای حرص و طمع و رعد و برق اختراعات، ناله محرومها در دلها بی اثر گردید و ندای مردان

اسلام و مالکیت

حق و اصلاح در گوشها ضعیف شد، آن اطمینان و الفتیکه مردان خدا در اجتماعات ایجاد نموده بودند و آن انس و رحمتیکه دلها را بهم مرتبط می داشت جای خود را بکینه توزی و بدبینی و دشمنی داد و رشته ایمان که رشته اتحاد و تعاون است سست و گسیخته گردید، وجدان انسانیت از کار افتاد و حسن ترحم از بین رفت و تاریکی آزو خودپرستی و نفع جوئی خردها را تیره و چشمها را تاریک نمود. محرومهای تیره بخت که هستی خود را در معرض کوران طمع آزمندان دیدند برای آنان در کمین نشستند و آزمندان خودسر از خون و جمجمه قربانیان، کاخها ساختند و روی لاشه آنان رقصها برپا نمودند... هرچه بود و هرچه شد روز بروز درهای رحمت و خیر و صلح و صفا بسته تر، و درهای جهنم کینه و جنک بازتر گردیده دو قطب فقیر و غنی و کارگر و کارفرما در برابر هم متمرکز شده وصف آرائی نمودند، هرچه صاحبان قدرت بیشتر احساس بخطر می نمودند بر پیررحمی و فشار می افزودند؛ هرچه فشار و محرومیت افزایش می یافت جوشش انتقام جوئی شدیدتر و اعصاب فشرده شدگان حساستر میگرددید. علاوه بر محرومیت و ظهور تفاوت در زندگی، کوتاه شدن دست عموم از کارهای تولیدی و گسیخته شدن روابط معنوی و ایمانی و انحطاط اخلاقی نیز توازن و هم آهنگی اجتماعی را بشدت متزلزل مینمود

تنها فقر و محرومیت نیست که توازن را از میان می برد و قطب مخالف بوجود می آورد، زیرا که فقر و محرومیت و تفاوت همیشه در میان ملل بوده، ولی تفاوت فاحشی وجود نداشت. تفاوت نسبت به حوائج محدود و دست عموم بسوی رشتههای کار

اسلام و مالکیت

وسرمایه طبیعت باز بود . پیش از انقلاب سریع صنعت امتیازات مالی تنها برای وابستگان بدربارها و طبقه حاکمه و اشراف (قنودالها) بود ، و این امتیاز را چون موروثی ، یا بحق یا از جانب خدا می پنداشتند ، بر عموم گران نمی آمد . ولی پس از انقلاب صنعتی و توزیع ثروت و پخش آن میان مردمیکه آنگونه امتیازات را نداشتند و ظهور تجملات و شکوه زندگی آنان در مقابل چشم عموم ، نارضایتی و رقابت و آتش محرومیت را شعله ور نمود . پس این نارضایتی و خشم را تنها از جهت فقر و احتیاجات ضروری نمیتوان دانست : زندگی یک فرد کارگر و پیشه‌ور و کشاورز پس از ظهور صنایع ، پستتر از زمان‌های پیش نگردید بلکه بطور عموم از جهت مجموع زندگی از پادشاهان گذشته نیز بهتر گردید . پادشاهان گذشته از مزایای زندگی بیشتر مردم امروز محروم بودند ما شین و برق و وسائل تفریح مردم قرن صنعت را نداشتند . بهم خوردن نسبت زندگی و پیدایش تجمل و تفنن و انگیزش هوس‌ها و امتیازات عمومی بود که احساس محرومیت را تند نمود و قطب مخالف را پدید آورد .

علت دیگری که اثر آن کمتر از محرومیت یا احساس محرومیت در هیجان نفوس و ازمیان بردن تعادل نیست ، کوتاه شدن دستها از رشته‌های تولید و کار است که اختراعات و صنایع پیش آورد .

ابزارهای کوچک سابق هر دسته و فردی را مستقل و منکی بعمل خود میداشت و در نفس هر کس ایجاد شخصیت و بی‌نیازی می نمود . ظهور کارخانه‌های بزرگ این استقلال و شخصیت فردی را گرفت . یک فرد کارگر کارخانه هر اندازه مزد گیر دوزندگیش

اسلام و مالکیت

تأمین شود باز خود را غیر مستقل و محتاج بغیر میداند و دیگران را برخلاف گذشته بخود محتاج نمی بیند. پیکار و کوتاه شدن دست کارگر بیشتر او را متوجه استقلال و احساس شخصیت می نماید که از چه راه خود را مستقل و بی نیاز نشان دهد و صاحبان صنایع بفهماند که شما بمن احتیاج دارید؟ البته این قضا هر با استقلال فردی ممکن نیست، باید مجتمع شوند و متمرکز گردند و گاهی دست از کار بردارند تا شخصیت خود را حفظ و تظاهر با استقلال نمایند. و چون فرد در برابر قدرت صنعت و اجتماع سهامداران بی اراده و زبونند، باید بصورت اجتماع خود را بنمایانند. آنچه این بحر انهاراً بیشتر تهییج می نمود و آتش حرص و کینه توزی و رقابت را شعله ور تر می ساخت سقوط اخلاقی طبقات بود، چنانکه گفته شد، توزیع ثروت بدست عموم و ظهور تجمل و شهوات و توجه افکار به وسائل جمع و ذخیره و مقدمه شدن ثروت برای ثروت، روابط ادبی و معنوی را قطع نمود و فضائل و شرافت و عزت نفس و ایمان ضعیف گردید، انحراف دستگاههای دینی و فشار آنان بر افکار و عقاید و زندگی مردم بنام دین و سپر شدن نمایندگان دین برای صاحبان قدرت و مال و سلب آزادی قانونی مردم و ترویج اوهام و خرافات همه اینها مقدمه انقلاب و تحول اروپا و عکس العملها را فراهم آورد. چون اتکاء ایمانی از میان رفت حکومت اخلاق و فضائل هم در برابر انقلابهای صنعتی ناتوان گردید، این وضع مردم را بیشتر دچار خشم و بدبینی نمود...

اینک خلاصه آنچه پس از انقلاب صنعتی موجب بهم ریختن وضع اجتماعات و از میان رفتن توازن گردید: ۱- بیش از پیش

اسلام و مالکیت

ثروت در میان عده‌ای متمرکز و محدود شد ۲ - دست عموم صنعتگران و کشاورزان از منابع طبیعت و کار آزاد کوتاه گردید ۳ - در اثر اجتماع مردم در شهرها و ظهور تجمل‌ها هوسهای گوناگون بر انگیزته شد ۴ - استقلال شخصیت کارگران و کشاورزان رو بضعف رفت ۵ - روح عمومی در اثر نزدیکی با یکدیگر و پیشرفت تمدن حساستر شد ۶ - بدرقناری و خرافات طرفداران مذهب موجب بدبینی و عکس‌العمل نسبت بمذهب گردید و در اثر آن پایه اخلاق و روابط معنوی سست شد .

این بود نمونه‌آثاریکه تحول ناگهانی صنعت و پیدایش تمدن جدید بارآورد که در نتیجه آن توازن و تعادل اقتصادی و اجتماعی از میان رفت و روابط میان طبقات هر یک پس از دیگری گسیخت .

پیدایش قدرت کارگری

در میان این پراکندگی و صاف‌بندی واضطراب و در دل دستگاه‌های صنعتی نطفه یکقدرت متحدی بسته میشد. این قدرت متمرکز و ناراضی همان قدرت کارگریست که طولی نکشید که بصورت یک قدرت فعال درآمد .

در اروپا پیش از پیدایش کارخانه‌جات بزرگ، صنعتگران در دهات و قصبات پراکنده بودند. هر صنعتگری درخانه و کنارزن و بچه خود میان فضای آزاد، کار کوچک خود را انجام میداد و زن بچه‌اش با و کمک میکردند و بیشتر دارای مزرعه و باغی بودند که از بهره‌های روحی و ثمرات آن بهره‌مند می‌شدند. پس از صرف محصول صنعت و زراعت، اضافه را برای تهیه وسایل دیگر می‌فروختند

اسلام و مالکیت

در زیر شعاع آفتاب و در میان هوای آزاد و گرمی محبت خانواده زندگی آرام و خوشی داشتند ، هوسها کم و نفوس قانع و مزاجها سالم و روح ایمان و اخلاق زنده بود ، در کشتزارها و معابد و مجامع با استقلال در شخصیت و روح صمیمیت با هم بسر می بردند و پدران معنوی روح محبت و امید در دل آنها می دهیدند و از طرف مسیح (ع) نوازششان می نمودند . اگر در میان آنها صاحبان سرمایه بیشتری یافت می شد خود از آنها و صنعتگر یا کشاورز بود که محصولات و مصنوعات دیگرانرا می خرید و در مواقع لزوم با آنها بعنوان قرض و پیش خرید کمک می کرد .

از نیمه قرن هجده که صنایع و اختراعات و همراه آن استثمار شروع شد ناگهان آن زندگی آرام و اطمینان بخش بزندگی مضطرب و پرفشاری تبدیل شد ، کارگرها و کشاورزان ازدهات و دامنه کوهها بطرف شهرها سرازیر شدند و در میان کارخانجات پر از صدا و دود و محیط آلوده گرد آمدند ، از کنار عواطف گرم زن و بچه در کنار چرخهای مهیب و خشن کارخانهها قرار گرفتند . چون این انقلاب ناگهانی پیش آمد آنرا انقلاب صنعتی می گویند این انقلاب نخست در انگلستان پیش آمد و سپس در دیگر کشورهای اروپائی شروع شد .

انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون میدان فعالیت و پیشرفت را برای انگلستان باز نمود و دیگر کشورهای آیسکه سرگرم جنگ و انقلاب بودند سالها عقب ماندند .

نخستین اختراع را در صنعت بافندگی « هر کریوز » در سال ۱۷۷۰ نمود ؛ پس از آن استفاده از فشار آبر « ارکریت » کشف نمود ؛ سپس راه استفاده از بخار را جیمزوات در سال

اسلام و مالکیت

۱۷۶۹ باز کرد و باین ترتیب نخست قدرت فشار آب آنگاه بخار پس از آن برق قدرت را از دست کارگر و نیروی جسمی انسان سلب نمود .

از این انقلاب صنعتی گرچه دولت‌ها و سرمایه‌داران برای جمع ثروت و توسعه نفوذ خود بهره‌های بسیار بردند ولی بهمان علی که ذکر شد وضع توده مردم و کارگران پستتر و بدتر شد و فشار بر آنان زیاد و مزدها کم و مالیاتها سنگین گردید و قیمت اسعار بالا رفت . این کارگران از نزدیک و با چشم خود میدیدند که نتیجه و محصول رنج آنان بجیب کسانی میرود که در کاخ‌های خود در آسایش و نعمتند . امتیاز این کارگران بر کارگران پیش از انقلاب صنعتی این بود که نزدیک بهم در یک محیط و زیر یک سقف بسر میبردند ، این نزدیکی و همسکاری کم کم یک حالت روحی و اخلاقی مخصوص در آنها ایجاد نمود و از حیث فکر و روحیه مردمی ممتاز و متحد گردیدند و فشار هم صفوف را فشرده تر نمود . از این زمان مقاومت‌های دسته جمعی شروع شد و یک جمعیت هم فکر و متحدی از دل ملل صنعتی بوجود آمد . در آغاز ولادت و جنبش این مولود جدید ، حکومتها و سرمایه‌داران برای خفه کردن و پراکنده نمودن وحدت آنها تمام قدرت خود را بکار بردند ولی در نتیجه قدرت کارگری متمرکزتر گردید و عموم کارگران اختلافات نژادی و ملی را کنار گذاشته برای بدست آوردن امتیازات و مقاومت هم آهنگ شدند ، تا آنکه در سال (۱۸۲۵) اتحادیه کارگری برسمیت شناخته شد و تشکیلاتشان در سراسر کشورهای صنعتی توسعه یافت و برای خود نمایندگان تعیین نمودند تا در باره مزد و وضع

اسلام و مالکیت

زندگی و بهداشت آنها نظر دهند و حکومتها را باجرا آنچه تصویب شده مجبور نمایند. اگر در اجراء پیشنهادات آنها حکومتها مسامحه می نمودند باسلحه بران اعتصابهای دست جمعی متوسل می شدند و از اندوخته ماهیانه ای که می پرداختند برای روزهای اعتصاب استفاده مینمودند. گاهی فشار زندگی، کارگران را مجبور بتسلیم می نمود، گاهی صاحبان صنایع تسلیم آنان می شدند ولی نتیجه بسود کارگران تمام می شد. در کشورهایی مانند انگلستان که استقلال روحی و تضامنی اجتماعی بیشتری داشتند با پیشرفت سریع صنایع اختلاف و شکاف اجتماعی محسوس تر پیش نمی آمد و وضع کارگری با پیشرفت صنایع هم آهنگ می شد. در میان این تحولات و اوضاع اجتماعی کارگران و مزد بگیران وارد میدان زندگی و حیات اجتماعی میشدند. در کشورهایی که توجه بوضع کارگران و تأمین زندگی آنها بیشتر بود این طبقه دارای تشکیلات اجتماعی شدند و نمایندگان گزیدند و بمقاماتی رسیدند. در کشورهایی که توجه بآنها و تضامن اجتماعی ضعیفتر بود کارگران طبقه ممتاز و جدائی گشتند و در برابر سرمایه داران و صاحبان صنایع صف آرائی نمودند و زمینه انقلاب را فراهم کردند. در این شرایط و اوضاع اشخاص برتری جو و ریاست طلب از وضع آشفته و نارضایتی و همبستگی کارگران و مزد بگیران بهره برداری میکردند و بوسیله مقالات و خطابه سرائی زندگی فلاکت بار و حقوق آنها را مجسم مینمودند و وضع آنها را با سرمایه داران و کار فرمایان مقایسه میکردند و از این راه آنها را بدنبال خود میکشیدند.

پیشرفت سریع صنایع و افزایش روز افزون قدرت کارگری و

اسلام و مالکیت

همبستگی این طبقه منشأ نظریاتی که بسود و جانبداری این طبقه ممتاز و فعال باشد گردید. نظریه‌های اجتماعی و اشتراکی قدیم و تصویرهای مدینه فاضله که بیشتر از یونان و تسالیم مسیحیت سرچشمه میگرفت و طرفداران پراکنده و فاقد قدرت تحقق و اجرا داشت و میرفت که از خاطره‌ها محو شود در این تحولات صنعتی و اجتماعی اروپا دوباره این بار از میان توده متمرکز کارگران و بحسب آرزوهای آنان پدید آمد که نفوس پذیرا و قدرت اجراء پشتیبان این نظریات بود و بدست داشتن دسته‌های چرخ صنایع قدرتی بیسابقه بدست آنها داده بود

طرفداران آزادی مالکیت (که بیشتر آنان پیش از تحولات صنعتی و از مکتب‌های کلاسیک بودند) عموماً در باره حق مالکیت‌های فردی متفق بودند و آزادی و مالکیت فردی را از هر جهت بسود اجتماع میدانستند. از این نظر مجتمع شخصیت جداگانه ای جز اجتماع افراد و طبقات ندارد. بعکس اشتراکیون جدید که برای اجتماع شخصیت مستقلی قائلند از این رو منافع افراد و طبقات را در ضمن روش حکومت و عدالت و مساوات اجتماعی میدانند. با همه اختلافات نظری که اشتراکیون دارند در این آراء متفقند که: مالکیت پیش از این که علاقه فردی با شیء باشد مر بوط بروابط اقتصادی اجتماعی و سیاسی است، مالکیت فردی و روابط اقتصادی در حدود روابط کلی اجتماعی و سیاسی محدود میگردد، و با در نظر گرفتن منافع و تأمین زندگی عموم سازمان اجتماعی و حکومت تغییر میابد و باید دولت نماینده مصلحت عامه باشد و در کارها و مالکیت دخالت نماید و کارها را بدست گیرد تا بتواند منافع عموم را تأمین نماید و اختلاف طبقات را از میان بردارد. اختلافی که

اسلام و مالکیت

اشتراک‌یون باهم دارند بیشتر در باره راه وصول بچنین حکومتی است که بعضی راه وصول را انقلاب میدانند و بعضی میگویند باید از راه مبارزات قانونی و اجتماعی بچنین قدرتی رسید. اختلاف دیگر آنها در باره حدود دخالت دولت و سلب مالکیت از افراد است. این دو نظر «آزادی مطلق افراد و مالکیت شخصی» و «محدود بودن اشخاص و مالکیت اشتراکی و اجتماعی» از اواخر قرن هجده به صورت آشفتگی ناپذیر و متمایز در برابر هم قرار گرفت.

با توجه بتاریخ تحولات صنعتی غرب مشهود است که نظریات اشتراکی بصورت جدید از اوایل تحولات صنعتی ظاهر شده و هر قدر با تحولات اجتماعی و صنعتی پیش می‌آئیم طرفداران اشتراکی صنعتی بیشتر و آراءشان باهم نزدیکتر میگردد.

جان لاک (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴ م) میگوید زمین را خداوند، رایگان بهمه داده و هر کس روی قطعه زمینی کار کند آن زمین ملك او می‌شود، اصل بر زمین و کار است.

ژان ژاک روسو معتقد است که پایه سعادت،

۱ - روسو از فلاسفه قرن هجده بحساب می‌آید و افکار و آراء پراکنده وی در انقلاب فرانسه بسیار مؤثر بوده، بدستگاه مسیحیت بدبین ولی بخدا ایمان راسخ داشت. روسو معتقد است که طبیعت انسان پاک و آزاد و خوشبخت آفریده شده، اجتماع است که او را بدبخت و بنده و آلوده می‌نماید و قیودی بنام قوانین بر گردش می‌گذارد و با زنجیر و افسار قوانین بیشتر مردم بارکش عده محدود میشوند. میگوید حال که نمیتوان این قوانین و قیود را یکسره برداشت باید افراد تسلیم اجتماعی شوند که خود

اسلام و مالکیت

طبیعت و فطرت اولی بشر است در تمام جهات باید بطبیعت و فطرت اولی برگشت و قوانین و اصل مالکیت باید تابع طبیعت شود ، در طبیعت اولی مردم دارای حقوق متساوینند ، مالکیت شخصی و مقررات و تجملات و قیود منشأ تمام گرفتاریها و محرومیتها شده . اگر بخواهیم اولین جنایتکار را که منشأ تمام جنایتها شده است پیدا کنیم باید بگوئیم اولین کسی بوده که قطعه زمینی را محصور نموده اطراف آن را میخکوب کرده و عنوان « ملك من » را روی آن گذارده و تمام قوانین بدبخت کننده و قیدها از اینجا شروع شده ، کسی که عنوان « ملك من » را الفاء کند و این حصار و میخکوب را از میان بردارد بزرگترین خدمتگذار اجتماع است ؛ و سپس خود اعتراف دارد الفاء مالکیت

می سازند و آزادی خود را در ضمن آزادی اجتماع بجوینند اساس حکومت را باید مردم برپا کنند و پادشاهان حق حکومت میراثی و الهی ندارند. چون این تمدن بشری مایه فساد و قیود و آلودگیست هر چه پیش رود فساد و شر آن بیشتر خواهد شد . ادبیات و هنر نمائی و نمایش از آثار فساد است ، زیرا اینها خود تجمل یا از آثار تجمل است و تجملات نتیجه ثروتمندی و عدم تساویست که جمعی دیگرانرا بچایند و برای خود وسائل تجمل فراهم سازند .

دوره زندگانی روسو مختلف است خود در کتاب اعترافات دوره اول زندگانی خود را شرح میدهد . در کتاب قرار داد اجتماعی نظریات سیاسی و اجتماعی خود را بیان می نماید در دوره آخر ، بدبینی شدیدی بر او مسلط شده بود که هر حرکت و سخنی را گمان میکرد برای آزار و توهین با و انجام میگیرد و گفته میشود.

اسلام و مالکیت

و برگشت بوضع فطرت و طبیعت اولی ممکن نیست ولی باید کوشید تا هر چه بیشتر مالکیت را محدود کرد و در مقابل توسعه آن موانعی (که همان مقررات است) ایجاد نمود ، و آنرا تابع منافع عموم گرداند تا مردمی نتوانند بوسیله ثروت نیروی فکری و جسمی افراد را بخرند و مردمی آن اندازه فقیر باشند که همه قوا و هستی خود را بفروشند .

رو بسپیر (۱۷۵۸-۱۷۹۴م) از سران انقلاب فرانسه و از پیروان روسواست. میگوید چون تساوی مطلق و الغاء مالکیت محال است باید بوسیله قانون محدود شود و از جهت زمان منقطع گردد ، مالکیت در مدت عمر باشد و پس از مرگ ماترک شخصی بتصرف دولت درآید، و کسی حق وصیت نسبت باموال خود نداشته باشد . این آراء و نظریه ها از علل و مقدمات انقلاب فرانسه محسوب میشود .

— انقلاب کبیر فرانسه در نتیجه انقلاب صنعتی و ظهور اینگونه آراء از سال ۱۷۸۹ شروع و در سال ۱۷۹۵ ختم شد . اگر از سران انقلاب می پرسیدند که هدف صحیح انقلاب چیست جز چند جمله منفی جوابی نداشتند — نه سرمایه داری ، نه سلطنت ، نه مالکیت. نه کنیسه — با اتکاء باین منفیات انقلاب با سیل خون و آتش شروع شد؛ افعی زخم خورده و دیوانه انقلاب همی بخود می پیچید و دور و نزدیک، خودی و بیگانه را بخاک و خون می کشید ، از شدت خشم اعضاء بدن خود راهم می گزید ، در بحران انقلاب حکومت برای دسته های گیوتین و دهانه توپ و تفنگ بود . هر زمان يك دسته مردم دسته های گیوتین را بدست می گرفتند و پشت ارا به های توپ می نشستند ؛ عده ای از سر بازان انقلاب مانند روبسپیر — که

اسلام و مالکیت

امیل بابف (۱۷۶۰-۱۷۹۶): افراد در حق مالکیت

نظریه‌اش گفته شد - و مانند بابوف - که رقبای خود را از میان برد و معتقد بود انقلاب باید ادامه داشته باشد تا زمین و کار و وسایل تولید مال همه شود - نیز محکوم گیوتین شدند .
در سال ۱۸۱۵ پس از آنکه ناپلئون آخرین رمق فرانسه را با جنگ‌های خود گرفت و خود تبمید گردید دنباله انقلاب قطع شد .
در این انقلاب پادشاه و ملکه تسلیم گیوتین شدند و عنوان سلطنت برداشته شد ، املاک از تصرف سرمایه‌داران بیرون رفت ، بنام عید عقل کلیسا هارا غارت کردند ، کشیش ها را بزندان یا بطرف گیوتین فرستادند زنگهای کنائس را بتوپ و تفنگ تبدیل نمودند ، ولی در نتیجه مستبد یک تازی مانند ناپلئونرا با گل ریزان براریکه سلطنت نشانند! املاک بتصرف مالکین دیگری آمد. در ۱۸۰۷ قانون مدنی تدوین و بامضاء ناپلئون رسید و در ماده ۲ آن رسماً اعلام شد که مالکیت حق خدشه ناپذیر و مقدس بشر است !

درهای کنائس با شکوه بیشتری باز شد و دو مرتبه زنگها بصدا در آمد . نتیجه این همه خون ریزی فقط تغییر ظواهر و عناوین و اسمها گردید . چرا ؟ برای آنکه نقشه و هدف روشن و مدونی نداشتند و در زیر پرده عواطف و احساسات انسانی و عوامل موقت مخیط ، فعالیت با عقاید و فطریات و غرائز نفسانیست و تغییر آن تدریجی و مربوط بموامل دیگر است .

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینفروا ما بانفسهم»

یکی از نتایج مثبت و مؤثر انقلاب فرانسه این شد که تحریک و انقلاب سازنده نیست . از این جهت افکار بیش از پیش متوجه مکتب‌های عملی اجتماعی و اقتصادی گردید .

اسلام و مالکیت

متساویند و باید مالکیت خصوصی و ارث ملغی شود .

گنت هائری دوسن سیمون (۱۷۶۰ - ۱۸۲۵) :

باید برای تساوی و حفظ حقوق مردم يك مرجع عالی روحانی (پس از شکست کلیسا) بر مردم سرپرستی نماید ، و دولت پارلمانی تشکیل شود . و صنایع در ملك دولت در آید ، فئودالها حق مالکیت بر اراضی ندارند ، ثروت باید بحسب کار و تولید تقسیم شود و مالکیت باید محدود بکار گردد . دوسن سیمون ، از متفکرین فرانسه است و نظریات او مورد توجه و منشأ مکتب مخصوصی گردید .

فیخته (۱۷۶۲ - ۱۸۱۴) از فلاسفه آلمان مالکیت را

رابطه شخصی با اشیاء سودبخش یا قرار داد میان مردم معرفی کرده ، توزیع کار و ثروت و تثبیت نرخها را بدولت پیشنهاد نموده ، و دولت را مسئول تنظیم اقتصاد ، دانسته (اساس جامعه ناسیونال - سوسیالیسم آلمان از اوست) .

جرمی بنتام (۱۷۴۷ - ۱۸۳۲) حقوق دان و قانونگذار

بنام میگفت : مالکیت مخلوق قانون است و ریشه از نفوس بشری و ماوراء طبیعت دارد . چون خیرات طبیعت برای عموم است با وضع قانون باید میان همه بحسب حق و استعداد ، یکسان تقسیم گردد .

پروتن (۱۸۰۹) سخت با مالکیت خصوصی زمین و

نپرداختن حق کارگران مخالف بود ، و عقیده داشت که کسانی که اولین بار قطعه‌هایی از زمین را بملك خود در آوردند و کار فرمایانیکه معادل ارزش کار کارگران حق آنها را نمیپردازند متعدی و دزدند . اجتماع باید بر اساس حق مالکیت افراد بر محصول

اسلام و مالکیت

کارشان قرار گیرد . این حکومتها هستند که از متجاوزین به حقوق و استثمارگران حمایت میکنند و باید اداره کار مردم از حکومت گرفته و بمردم تفویض شود تا اتحاد و نظم برقرار گردد .

لوئی بلان (۱۸۱۱-۱۸۸۲) چون بتساوی استعدادها عقیده نداشت تساوی در شغل و بهره از کار را مردود میدانست ، جمله معروف « از هر کس باندازه توانائی و بهر کس باندازه نیازمندی » از طرف او طرح شد و پس از آن ، این جمله شعار اکثر سوسیالیستها گردید . او برقراری و اجراء این شعار را یگانه وسیله تکامل افراد و اجتماع اعلام نمود و کارگران را برای تحقق دادن این مقصود و احقاق حقوقشان با اقدام و اصلاح و ایجاد حکومت از خود، دعوت نمود .

مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۴) در پروس آلمان میان خانواده یهودی بدنیآ آمده ، زندگی و نشوونمای مارکس در میان تحولات سریع صنعتی اواسط قرن نوزده و بحران بیکاری و فشار بر کارگران بود . ناراضیاتی و آمادگی برای انقلاب بخصوص در آلمان از تمرکز کارگران و فشار بر آنها بهمة طبقات سرایت کرده بود . احزاب و دستجاتی متشکل شدند تا کارگران و ناراضیان را برای رساندن بحقوقشان رهبری کنند ، یکی از این دستجات فرقه عدالتخواهان بود که در آلمان تأسیس شد و با همفکری مارکس و دوستش ، انگلس ، اعلامیه ای در سال ۱۸۴۸ صادر کرد که بعد بعنوان «مانیفست کمونیست» مشهور شد . این اعلامیه متضمن بیان اصول و دستوری برای اقدامات است ، در این اعلامیه جنگ طبقاتی میان سرمایه دار و کارگر ورنجبر را پر پایه تاریخی

اسلام و مالکیت

بیان نموده و پیروزی محرومین را پس از بدست گرفتن وسائل تولید پیش بینی کرده، آنگاه آنها را با اتحاد و گسستن زنجیرها دعوت کرده. پس از آنکه جنبش‌های انقلابی بشمر نرسید از آلمان تبهید شد و درلندن از راه نمایندگی جرائد و نوشتن مقالات زندگی خود را بسختی میگذراند و به اصلاح و تکمیل نظریات خود میپرداخت تا آنکه جلد اول کتاب سرمایه «Kapital» را در سال ۱۸۶۷ منتشر کرد، و جلد دوم و سوم آن که توضیح و تشریح اصول جلد اول است پس از مرگش در سال ۱۸۸۵-۱۸۹۵ بوسیله انگلیس منتشر شد. این نظریات در میان آن تحولات و نظریات مختلف تأثیر بسزائی در تدوین و توجیه و توسعه سوسیالیسم داشت و بزبانهای مختلف ترجمه شد.

آنچه از آراء و نظریات با انتساب آنها پارباب نظریان شد خلاصه‌ای از رؤوس نظریات است که از اوائل تحولات صنعتی پدید آمده. با توجه باین نظریات و در نظر آوردن اوضاع و محیط اجتماعی و اقتصادی سرزمین غرب این نتیجه قطعی است که همه یا بیشتر این نظریات در زمینه‌های محدودی، از افکار متفکرین روئیده است و نمیتوان آنها را مطلق و ابدی دانست. چون مقصود این کتاب بیان نظر اسلام درباره مالکیت و روابط آنست، ناچار با مرور مختصری از آنها میگذریم و تحقیق و بررسی آراء و ضد و نقیض و یافتن حق و صلاح در میان آنها بعهده اهل فن و متخصصین است. شاید صاحب نظران هم بیشتر نظریات خود را کلی و مطلق نمیدانند؛ این تنها مارکس است که نظریه خود را بر اصول کلی تضاد طبقاتی قرار داده و آن را بنام شوون و ادوار تاریخی

اسلام و مالکیت

گذشته و آینده تعمیم داده و تاریخ مادی را ابداع کرده و دامنه تضاد و تحرك را تا اصول خلقت و جهان بزرگ گشانده .

آراء مارکس

از جهت اینکه مارکس نظریه خود را بصورت فلسفی و تاریخی و کلی و عمومی در آورده و در بیشتر کشورها پیروانی یافته که عقاید او را ثابت و همگانی میپندارند و جوامع و حکومتها بی پایه آراء وی تاسیس شده ، لازم مینماید که آراء وی در این کتاب تا آنجا که مقتضی است مورد توجه و بررسی قرار گیرد تا آرائیکه نظریات مارکس بر آن بوده و آرائیکه متفرع از آن شده مبین گردد . نبوغ فکری مارکس در این بود که توانست آراء و عقاید پراکنده سوسیالیستهای کلاسیک را بصورت مدونی در آورد و نظریات خود را مکمل آنها گرداند و همه را مبتنی بر اصول تضاد تاریخ مادی و دیالکتیک^۱ ، بسازد همه جریانات و تحولات

۱- دیالکتیک ، کلمه قدیمی است ؛ فلاسفه یونان بحث و محاوره را بدو قسم جدل (دیالکتیک) و خطابه تقسیم کرده بودند . هراکلیت Heraclyte از فلاسفه اواخر قرن ششم پیش از میلاد نظریه عدم ثبات موجودات جهان را اظهار کرد ؛ او میگفت سراسر جهان مانند نهریست و همچنانکه دریاك نهر دو بار نمیتوان داخل شد عالم هم با همه موجودات و زمان و مکان در حال تغییر دائم است و يك لحظه سکون در آن نیست و هیچ چیز را نمیتوان هست یا نیست مطلق دانست ، بنابراین تضاد واقعی در موجودات نیست تضاد فقط امری اعتباری میباشد و استدلال جدلی بر مبنای تضاد و تناقض نسبی است . سقراط - از حکماء مشهور اوائل قرن پنجم قبل از میلاد - چون معتقد بواقعیات و حقایق ثابت بود در محاورات

اسلام و مالکیت

طبیعی ، اقتصادی ، اجتماعی ، علمی و دینی را بر این مبنی قرار دهد .

روشی مخصوص بخود داشت ، او منشأ فساد فکری و اخلاقی و اجتماعی را غرور بمعلومات مدعیان علم و هنر و جهل مرکب آنها میدانست از این رو از راه تشکیک و تقسیم و نفی و اثبات طرف را وادار میکرد تا بجهل خود پی برد و بعبارت دیگر جهل مرکبش تبدیل بجهل بسیط شود ، آنگاه از خلال ادراکات اولی و بسیط حقایق و معانی صحیح را از درون ذهن طرف آشکار میساخت . او معتقد بود که درک حقایق از فطریات اولیه بشر است ولی توجه بمحسوسات و اخلاط اوهام و پرده های غرور و جهل مرکب آنها را پوشانده . از این جهت که از راه تشکیک و نفی و اثبات و تناقض حقایق را استخراج میکرد بجای عنوان معلم و استاد خود را قابله مینامید و روش او بمناقشه یا مجادله «دیالکتیک» سقراطی شهرت یافت . افلاطون هم پیرو روش استادش سقراط بود ، چون اصول انواع را در مآوراء طبیعت ثابت میدانست و معتقد به «مثل علیا» بود در جدالها و مباحث فلسفی او نوعی تحریک تصاعدی مشهور است (گرچه نظریه مثل مجردة مستقیماً از نظریات سقراط محسوب نمی شود . و ای افلاطون در کتاب جمهوریت آن را بسقراط نسبت میدهد . ارسطو روش استدلال را برای حفظ از خطای فکری محبوب و مدون ساخت ، که مهمترین مباحث آن بحث قیاس بزحانی است که ماده و پایه اش یقینیات (بدیهیات ، مشاهدات ، حدسیات تجربیات ، متواترات ، فطریات) میباشد . طرق استدلال و منطق حکمای یونان قرنهای پایه و مایه فکری علماء و محققین بود تا اوان تحولات علمی و فکری غرب ، از نخستین کسانی که در استدلال و رسیدن به یقینات روش خاصی ابداع کردند دکارت فیلسوف

اسلام و مالکیت

خلاصه دیالکتیک طبیعی و تاریخی مارکس اینست که طبیعت با تمام پدیده‌های خود پیوسته در حال حرکت و تحول میباشد. تفسیر و تعریف هر پدیده‌ای مربوط به جمیع حوادث و تحولات گذشته و تضاد مکمون در آنست. اوضاع اقتصادی و اجتماعی ظهور تضاد اقتصادی است که در تفسیر و تحول مستمر خود

فرانسوی بود (۱۵۹۶-۱۶۵۰) که برای هدایت عقل و رسیدن بحقایق یقینی راه تشکیک را پیش گرفت ؛ در محسوسات و معقولات و معلومات شك دارم ، ولی شك ندارم که شك دارم. پس هستم و میاندیشم ، بنابراین نخست پایه استدلال بریقین هستی و اندیشه خود قرارداد. گانت آلمانی (۱۷۲۴-۱۸۰۴) طریق تشکیک و انتقاد از ادله علمی و منطقی را پیش گرفت و بر اصل تناقض و تضاد تکیه کرد و اندیشه را از اختلاط با آنچه بر حواس منعکس می شود برکنار داشت . هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) در روش فلسفی پیرو نظریه هراگلیت یونانی بود که همه موجودات را متغیر و متحول میدانست ، و در باره روش استدلال و دیگر مسائل از مکتب گانت آلمانی پیروی میکرد ، او در باره روش تعقل معتقد بود که انسان نخست ادراک دارد سپس تعقل . منطق متعارف که در حدود درک عمومی است. جمع اضداد و اجتماع نقیضین محال است. ولی منطق عقلی برتر و وسیعتر است. در این منطق عقلی هستی و پدیده ها جز جمع اضداد نیست. عقل با درک دو مفهوم متضاد حقایق را درمی یابد ، هستی مطلق و مضاف ، مانند نور و تاریکی مطلق و مضاف نه وجود ذهنی دارد ، نه وجود خارجی تنها عقل از تضاد وجود و عدم و نور و تاریکی مفهومی انتزاع مینماید و آن حقیقت ذهنی و در عین حال واقعی موجودات میباشد و همچنین دیگر

اسلام و مالکیت

بنظام اشتراکی منتهی می‌شود . بنا بر این همچنانکه اراده فکر آدمی مؤثر در نظام طبیعی نیست و محکوم آن نظام است ، در نظام اجتماعی هم محکوم و مجبور میباشد ، این اندیشه و اراده و عمل انسانی نیست که ظروف و اوضاع را پدید می‌آورد . بلکه اوضاع اقتصاد خود کار و خود رواست که افکار و نظریات و محیط را ایجاد و محدود مینماید . اساس (زیر بناء) اقتصاد وسائل و نیروهای تولید است که از دست و بدن ، سنک و چوب آغاز شده تا به تیر و کمان ، تیر ، گاو آهن ، بخار و برق ... پیش رفته .

مفاهیم - بصورت این قیاس ، عقل با جمع ضدین مفاهیمی را انتزاع و تعقل مینماید - هر چه را عقل دریا بد حقیقت آنست . پس جمع ضدین حقیقت اشیاء است . از این طریق از مفاهیم اولی مانند هستی و نیستی و نور و تاریکی مفاهیم بالاتر را در میابیم . هگل بعقیده خود استدلال را از قید تناقض و تضاد آزاد کرد و هستی و تحول و تغییر را بر اساس تضاد قرار داد زیرا در نظری حکم به هستی و نیستی مطلق حکم بسکون و مخالف طبیعت متغیر و متحرک موجودات میباشد و در باطن و همراه هر موجودی ضد آن وجود دارد .

مارکس در روش دیالکتیک و تضاد و تحرك از هگل پیروی نموده و این نظریه را از وی آموخته ولی بعکس نظر هگل ذهن و عقل آدمی را انعکاس واقعیات میداند ، او میگوید ، رابطه علیت بر اساس تضاد و تغییرات تدریجی کمی است که منجر به تغییر ناگهانی کیفی میگردد - این همان دینامیک طبیعت اشیاء است ، مانند درجه حرارت که بتدریج افزوده یا کاسته می‌شود تا با آخرین مرحله ، ناگهان تغییر کیفی مییابد .

اسلام و مالکیت

روی همین بناء تحولات اقتصادی و اجتماعی از اشراکی اولیه ، سرمایه‌داری، بورژوازی بسوی سوسیالیسم و کمونیسم پیش می‌رود. ظواهر فکری و سیاسی و حقوقی ادیان امواجی از عمق این تحول و بحرك میباشند. قوای تولید و طبقه مولد و تضاد میان آنها نیروی محرك (دینامیک) تاریخ با همه لوازم و آثار آنست. در باطن هر يك از مراحل تولید مایه متضاد آن تکوین می‌شود چون این تکون به مرحله نهائی رسید وضع سابق را نفی میکند و همراه این نفی، مالکیت موجود و نگهبانان و همه لوازم آن تغییر مییابد.

مارکس و پیروان وی این تفسیر مادی و تاریخی را یگانه واقعیت و علت العلل حوادث ، و شك و تردید در این تفسیر را شك در علل واقعی میدانند و هر نظریه و تفسیر را به تخیلی و غیر واقعی نسبت میدهند. این چماق تکفیر و تحمیق آنها بالای سر هر نظریه مخالف با آن بلند است. در همه کتاب‌ها و تفسیرات طرفداران این نظریه، در صفحه، بصفحه و سطر بسطر این رنگ تکفیر قرن اخیر بچشم میآید. گرچه این غرور فکری و تعصب در عموم طبقات عامی و عالم با هر مسلك و رویه و اندیشه‌ای که دارند مشهود است و هر طبقه مأنوس و دل‌بسته به اندیشه‌های خود و مخالفان را در اشتباه و خیال‌باف میپندارد و تنها مولود ذهن خود را آراسته و زیبا و حقیقی مینگرد. اگر طرفداران متعصب نظریه مارکسیسم اجازه دهند و در فرود آوردن این چماق تکفیر « خیال‌باف ، ایدئالیست، ناواقع بین، تعجیل‌نکنند ، نظرهای انتقادی خود را عرضه میدارم و انتظار دارم اگر اشتباه در فهم و نقد پیش آید هدایت‌م کنند. مورد نظر همان مباحث اقتصادی و اجتماعی

اسلام و مالکیت

مارکسیسم است ، اگر بمباحث فلسفی کلی آن اشاره ای شود در حاشیه بحث اقتصادی و فلسفی است . آنچه همراهی با مارکسیسم را آسان میکند آنستکه اصول و قوانین اقتصادی و اجتماعی آن مستند بواقعیات تاریخی است نه بر فرضیات و مقدمات ذهنی ، بنابراین اگر این قوانین و اصول از جهت واقعیت تاریخی ثابت شد آثار و لوازم و فروع آن نسبت بگذشته و حال و آینده ثابت می شود ، و اگر واقعیت آن از این نظر ثابت نشد یا عدم واقعیت آن ثابت شد روی بنا و فروع آن نیز متزلزل یا منهدم می شود ، آنگاه میباید برای یافتن علل حوادث تاریخی و اقتصادی و نظامیکه با واقع تطبیق نماید روش اندیشه و عمل را تغییر داد .

آنچه مسلم و مورد اتفاق است این است که هر حادث و معلولی مستند بعلت یا عللی میباشد ، اختلاف نظر در حقیقت و چگونگی علت یا سلسله علل میباشد ، مارکسیسم چنانکه گفته شد علل حوادث تاریخی را مانند حوادث طبیعی مادی می شناسد ، آدمی هم از این نظر چون جزئی از طبیعت و تاریخ است از جهت ساختمان جسمی معلول ماده و از جهت اندیشه و نظر هم معلول علل تاریخی مادی است ، اینجا این سؤال پیش می آید که بر حسب قانون علیت علت حرکت تاریخ با همه فروع آن چیست؟ جواب: وسائل تولید است که منشأ تضاد طبقاتی و محرك تاریخ گفته ، تضاد و تناقض درونی در بساطن طبقه موجود بتدریج تکوین می شود تا ناگهان قشر رور را شکافته و نفی مینماید . از نظر مارکس این علت العلل تحولات تاریخ و اجتماع است و انسان هیچ تأثیر و تدبیری در این علل قاهر و جابر ندارد و اتفاق و تصادفی هم در کار نیست .

اسلام و مالکیت

اگر این توجیه از نظر مارکسیسم باشد، نخستین مطلبی که بنظر میرسد و خیال همه بخصوص کسانی که از تحمل هر مسئولیتی شانه خالی میکنند همان رفع مسئولیت از آدمی و تسلیم شدن بجزیر تاریخ است و گرنه جای این سؤال باقیست که بر حسب قانون علیت و تقدم علت بر معلول، علت پدید آمدن وسائل تولید و سپس تکوین تضاد چیست؟ میگویند بدست آوردن و مالکیت وسائل تولید علت اولیه بوده که سرمایه داری و تکوین طبقه را ساخته. همین نقطه حرکت ترکیب متضاد و انفجار را پیش میآورد. این ترکیب و تضاد و تحول پیش می رود تا وسائل تولید بصورت کاملتر بدست نیروی تولید که صاحبان اصلی آنند بر گردد که طبیعتاً اجتماع سوسیالیست یا خود آنست، بنابر این پیش از وسائل تولید متوقف و سکون بوده. وسائل تولید چگونه و بجهت علت بدست انسان آمد، آیا خود بدست آمده یا انسان بدست آورده؟ ناچار باید تجربه و ذهن انسان دخیل در کار باشد.

تطور و تحول تاریخ از نظر مارکسیسم معلول این علل اولیه است: ظهور وسائل تولید، ضبط و غصب آن بدست طبقه خاص، محروم داشتن طبقه مولد از وسائل تولید و بهره های آن. این علل مجموعاً موجب تکوین و پیدایش طبقه متضاد میگردد و حرکت تاریخ شروع میشود. بنابراین اگر این علل بوجود نیامده و جمع نشده و تضاد پیش نیامده بود حرکت و تکامل تاریخ متوقف بودا در نهایت کار هم که کارگران و مزد بگیران مالک وسائل تولید می شوند و سوسیالیزم بصورت کامل برقرار میگردد چون تضاد طبقاتی از میان می رود باید حرکت تاریخ و در نتیجه تکامل متوقف گردد! جواب روشن محققین جهان بین مارکسیست را